جمال شورجه (فیلمساز) ابوالقاسم طالبی(فیلمساز) محمد کاسبی (بازیگر) رسول ملا قلی پور (فیلمساز) شهریار بحرانی (فیلمساز) پرویز شیخ طادی (فیلمساز) داود میرباقری (فیلمساز) حسین یاری(بازیگر) پروانه معصومی (بازیگر) مهدی فقیه (بازیگر) ابراهیم حاتمی کیا (فیلمساز) سلحشور (فیلمساز) هادی محمدیان(پویا نما) مجید مجیدی (فیلمساز) شهید آوینی (فیلمساز) جواد اردکانی (فیلمساز)

سینمای عاشورایی عبور از راه سنگلاخ برای روشنایی

آسیب‌شناسی سینمای دینی با بررسی موردی فیلم «رستاخیز»

محمدرضا محقق

در وادی فیلم‌های دینی که به تاریخ و شخصیت‌های برجسته این حوزه می‌پردازند آنچه اساسی و سرنوشت ساز است رسیدن به یک جمع‌بندی نخبگانی و علمی درخصوص گره‌هایی است که در نقاط حساس و حیاتی کار هنری در این عرصه و به خصوص وضعیت توأمانی که از تلاقی مختصات هنری و دراماتیک با شئونات دینی و موانع شـرعی و الزامات مذهبی به وجود می‌آید. اینکه به یک دستاورد اندیشگی و دینی برسیم. در باب تصویرگری زندگی و سیره معصومین در وجه دراماتیک و نیز مقولات دیگری همچون تصویرگری چهره این بزرگان چه راه چاره‌ای در مسیر بی‌بن بست دین اسلام و مکتب اجتهادی تشیع وجود دارد؟ چطور می‌توان از این گنجینه غنی و سرشار و اصیل از پتانسیل دراماتیک و جذاب داستانی در حوزه دین و بزرگانش در سینما، بهتر بهره برد؟

شاید که نه، حتما جدی‌ترین و مهم‌ترین و عجیب‌ترین موردش هم فیلم «رسـتاخیز» اثر احمدرضا درویش است. اما برای نقد و تحلیل فیلم رستاخیز نیازی به مرور وضعیت نابهنجار، غیر واقعی و کاذب سـینما و اساساً هنر امروز ایران نداریم اما برای رسیدن به درک و دریافتی درسـت و دقیق‌تر از آنچه امروز در هنر هفتم ایران می‌گذرد ناگزیریم مروری هرچند کوتاه و فشرده بر این وادی داشته و دریابیم که در چه فضا و با چه مختصاتی در حال نقد و تحلیل یک فیلم سینمایی آن هم از جنس رستاخیز با همه متن و حاشیه و فراز و فرودهایش هستیم.

واقعیت تلخ آن اسـت که سـینمای ایران بیشـتر سینمای «حاشـیه» اسـت تا «متن»؛ یعنی در این سینما، این حاشیه‌ها هستند که دنبال می‌شوند، مورد توجه واقع می‌شوند و سرنوشت‌ساز می‌گردند تا متن خود فیلم‌ها. به همین دلیل است که پروپاگاندای فربـه و کهنه و منحصربه‌فردی در باندهای مختلف و با مزاج‌ها و رویکردها و غایت‌های گوناگون در این سینما شکل گرفته و تبدیل به یک بیزینس همیشگی هم شده است و کارکرد حیاتی و حساسی را نیز برای این سینما و فیلم‌هایش و البته حاشیه‌هایش رقم زده اسـت.مهم نیست فیلم شما چه فیلمنامه‌ای و با چه میزان قوت و قدرتی در اجرا و متن داشـته؛ مهم نیست اصول تهیه‌کنندگی در فیلم شـما لحاظ شده یا نه و مهم نیست اصول فیلم‌سازی در پروسـه پیش تولید و فیلمبرداری و پساتولید تا چه حد در فیلم شما لحاظ شده است، بلکه مهم این است که چقدر بتوانید برای فیلم‌تان حاشیه‌های راست و دروغ بسازید و رسانه‌ها را در فضایی غبار آلود، درگیر این حاشـیه‌ها کرده و مقادیر معتنابهی غوغا و جنجال فراهم آوریـد و در نهایت به مقصود اصلی‌تان که همان فتح گیشه باشد دست یافته و منتقدان واقعی و اهل نظر را هم در هزارتوی سروصدای خودساخته فیلم‌تان دچار انزوایی ناگزیر کرده و خلاصه از این وضعیت حظی وافر و دستاوردی یکپارچه ببرید.

یادمان باشد در چنین سینما و با چنان فضایی بناست به نقد و تحلیل یک فیلم آن هم در ساحت مقدسات و تاریخ و انگاره‌های تاریخی و دینی و... آنچنان‌که در واقعه عاشورا و مسائل پیرامونی‌اش هست، بپردازیم.فیلمی که با بودجه‌ای کلان و از آن مهم‌تر، صرف نزدیک به یک دهه از عمر یک گروه کثیر از نیروی انسـانی این مرز و بوم با مشقاتی منحصربه‌فرد که خاص ساخت فیلم تاریخی در این کشور است ساخته و پرداخته شده است.

درسـت اسـت که این نکات و نقـاط نه چندان روشـن و ناامیدکننده، در مفاهیم نقد فیلم جایی ندارند و ربطی به میزانسن و دکوپاژ و کارگردانی و تم و روایت و مضمون و پیرنگ و دیالوگ و صحنه آرایی و... و عناصر دیگر سینمایی نمی‌یابند اما تردیدی نیسـت که همه این‌ها در تصویری که ما از جامعه‌مان و مدیریت فرهنگی و رفتار منتقدان و به طور کلی فضایی که در مواجهه با مقولات و محصولات فرهنگی و هنری، با آن روبروییم مؤثر و به شدت مهم است.

در این مجال ما نه برآنیم که چیزی یا کسی را محکوم کنیم و نه تلاش خواهیم کرد تشت رسوایی کسی را از بام به زیر افکنیم که این قبیل امورات در وادی قلم که خدا بدان قسـم یاد کرده جایی ندارد و نباید داشته باشد.در این محفل، ما بناست به «نقد» و «تحلیل» فیلم سینمایی «رستاخیز» بپردازیم و البته تا حدی مروری داشته باشیم بر اهم مباحث پیرامونی این فیلم.

بـرای ورود به این بحـث و از آنجا که ما دقیقاً با یک «فیلم» سینمایی به نام رستاخیز مواجه هستیم بایستی ابتدا نکته‌ای به شـدت مهم و بنا بر ضیق مجال کوتاه، درباره این «واقعیت فیلم بودن» به عرض برسانیم؛ ما با سینما روبروییم. و از این مواجهه‌گریز و گزیری نداریم. فیلم، با هر رویکرد و محور و موضوع و مضمون و تم و مختصاتی، به هر حال و بیش و پیش از هر چیز یک «فیلم» اسـت و باید مبتنی بر همین ویژگی فیلم بودن و ماهیت و ذات و کارکردهایش مورد توجه قرار گیرد. به عبارت دیگر «سـینما» وقتی سینماست که مابه ازای بیرونی‌اش موفق به سرگرم کردن و مجذوب ساختن مخاطب بشود وگرنه اساساً موجودیت نخواهد یافت.

البته بحث در این وادی بسـیار مفصل و گسـترده و پردامنه است اما آنچه در اینجا بایستی بر اساس اولویت‌های مفهومی مورد توجه قرار گیرد مهم‌ترین مؤلفه ذات سینماست که «سرگرمی»، «فرم»، و «قصه» است.سـینما با همان وجوه سه گانه و تعاریف معروف و نسبتاً درست «هنر- صنعت - رسانه» به جهت کارکرد و شاخص ارزیابی و تبدیل شدن به مؤلفه و مقوله‌ای صنعتی، اساساً مقوله‌ای اسـت برای سرگرمی. به عبارت دیگر یک فیلم اساساً و مبنائا برای سـرگرمی اسـت و همه کارکردهای دیگرش از پس سرگرمی می‌آید و نه بالعکس. این نکته بسیار مهم است چرا که برای بسیاری از دوستان ما این اصل ذاتی و ماهوی سینما یعنی وجه «سرگرم» اساساً موضوعیتی ندارد چرا که آنها به دنبال بیان «حرف‌های‌مهم»شـان از منبر سینما هستند و بنابراین برایشان مهم نیسـت که اثرشـان تا چه حد «سینما» باشد یا نباشد و به دنبالش، مخاطب داشته باشد یا نه و همین ریتم و روند، چیزهایی محیرالعقـول و ناقض غرض را به دنبال می‌آورد که در جای خود قابل بررسی است. مثلاً اینکه یک فیلم با بودجه عمومی و با صرف میلیاردها تومان ساخته می‌شود و بدون آنکه ذره‌ای از سرمایه‌اش را برگرداند، به بایگانی سپرده می‌شود و در حین رخ دادن این چرخه معیوب و سیکل باطل، فیلمساز به دنبال ساختن فیلم بعدی‌اش می‌رود!ما با سـینما مواجهیم؛ و بالطبع با سرگرمی و فرم و قصه؛ با عناصر جذابیت‌بخش به تصویر، با درام و کارگردانی و فیلمنامه و بازی و دیالوگ و....

نکته دوم این اسـت که در بحث فیلم رستاخیز ما با تجربه‌ای در مسیر شـدن روبروییم؛ «رستاخیز» با همه معایب، نقصانها و حواشی‌اش، که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت، بی‌تردید از جهت توجه یک فیلم‌ساز به تاریخ صدر اسلام و قیام عاشورا قابل ستایش است. در زمان و زمانه‌ای که کمپانی‌های آمریکایی و صهیونیستی با بودجه بی‌کرانه و ازلی و ابدی‌شان که با برندسازی و پروپاگاندای مرعوب‌کننده مردمان جهـان در اقصی نقاط این دنیای کوچک «دهکده»وار به دست می‌آید، هر ساله ده‌ها فیلم با موضوعات ضد دینی و ضد اسلامی و ضد ایرانِ اسلامی می‌سازند و به این سو و آن سوی عالم گسیل می‌دارند، یک فیلمساز به وادی ساخت آثار عاشورایی وارد شده، آن هم با همه مشکلات و مشقات و مصائبی که آشنایان این عرصه از آن باخبرند.

در ادامه نوبت به بررسی‌اشـکالات مختلـف، متعدد و متنوع فیلم «رسـتاخیز» در حیطه سینما، مضمون، محتوا، فرم، تاریخ، اجرا و رویکردهای زیبایی شناختی می‌رسد که البته برشمردن و نقد تفصیلی هر یک به مجالی موسع نیازمند است و در اینجا به اجمال و اختصار عنوان خواهد شد. از اشکالات و غلط‌های تاریخی و تصویرگری‌های بی‌مبنا و جعلیات تاریخی گرفته تا فرم ارائه وقایع و شخصیت‌های تاریخی که در برخی مواقع از حقیقت آن واقعه و شخصیت به دور است و با روح وقایع و تشخص کاراکترهای واقعی این رخداد کمتر سنخیتی دارد. در همین زمینه می‌توان به برخی نقاط تاریک و مبهم و برخورنده و حتی تعجب برانگیزاشاره نمود که در نهایت به زیر سـؤال بـردن وقایعی که طی قرون متمادی برای شیعیان جزء اصلی‌ترین مبانی اعتقادی و خاطره‌های ارزشی و قلبی محسوب می‌شود منجر شده است.

مجموعـه این‌اشـکالات را می‌تـوان در حیطـه تاریـخ، شخصیت‌پردازی، فرم اجرایی و تخیلات فیلمساز که سایه غلیظی بر متن تاریخ انداخته است برشمرد و از آن جمله به مواردی نظیر آفریدن شخصیت پررنگ و محوری بکیر ابن حر، محوریت یافتن داستان جعلی زنگوله و حکایت عشقی این شخصیت برای ایجاد و امتداد بستر دراماتیک فیلم، عدم رعایت فاصله شرعی میان امام و مأموم در نماز جماعت ظهر عاشورا، چگونگی تصویرگری حضرت عباس(ع) و البته نوع انتخاب شخصیتی که بنابوده به ایفاگری این نقش خطیر و حساس بپردازد، تصویرگری غلط و نادرست حضرت علی اکبر(ع)، قاسم(ع) و دیگران، تحریف واقعه مهم و حساسی چون شهادت حضرت علی‌اصغر(ع) و حذف شخصیت حرمله و تیراندازی دسته جمعی به سوی ایشان، برگشتن خون پاشیده شده ایشان به زمین و ریختن روی سم ستوران، تصویرسازی ابتر و نارسا و دفرمه از حضرت زینب(س) که از آن همه عظمت و شـکوه و بزرگی و منزلت اسطوره‌ای درفیلم رستاخیز، تنها جمله‌ای ملهم از ضعف و ناله و عجز بر جای می‌ماند!

بـا این همه باید گفت آنچه بیش و پیش از هر چیز به عنوان جدی‌ترین و اصلی‌ترین‌اشکال متنی و محتوایی و بصری و هنری فیلم رسـتاخیز قابل‌اشاره است خالی بودن آن از چیزی است که نگارنده بر آن تعبیر «حس شیعی» را می‌پسندد. فیلم به طرز غریب و عجیبی خالی از حس شیعی است که برای هر یک از آحاد جهان تشیع کاملاً ملموس و در دسترس است.

نوع نگاه، احسـاس، علقه و عاطفه‌ای که ما نسبت به حضرت اباعبدالله(ع) به عنوان نماد مظلومیت و حقانیت و شهادت طلبی و شـهود و شـعور دینی داریم در این فیلم به فقدانی غم‌انگیز و حسرت‌خیز منجر شده است.

اما دلیل این نتیجه و دستاورد غیر قابل دفاع چیست؟ نگارنده اساسـاً حس و قدرت نیت خوانی ندارد و بنابراین تنها به عینیات ارجـاع می‌دهـد و در این برهه از بحث و این نکته در باب فقدان «حس شیعی» فیلم هم می‌توان مثلاً به مواردی از این دست‌اشاره نمود:

رویکـرد «هالیوودی سـاز» که مدت‌هاسـت به خصوص در فیلم‌های بیگ پروداکشن سینمای ما نفوذ و رسوخی خیره‌کننده و بدخیم یافته است. در این رویکرد، «حس» در آخرین بخش توقعات و مهمات فیلمساز قرار می‌گیرد و «خیرگی» مخاطب که ملهم از «مرعوب»سازی او از طریق «ادوات و ابزارها» و خلق «لحظات با ابهت» الزاماً «تکنیک» است در رأس کار قرار می‌گیرد.رستاخیز از این جهت اساساً یک فیلم تکنیکال است و به خصوص در گستره بیگ پروداکشن بودنش همه چیز را در همان مختصات و با همان نگاه نرم‌افزارانه تولید کرده است.توضیح بیشتر اینکه در سینمای جهان، بیگ پروداکشـن نه یک المان و عینیت برسـاخته ذهن، بلکه صرفاً ناشی از «الزامات قصه» و «نیازهای روایت» فیلم است ولی در ایران و به جهت فهم غلط و ابتر و منحرف فیلمسازان ما، بیگ‌پروداکشـن تبدیل به یک «مزیت» و مایه فخر فروشی شده است! بیگ‌پروداکشن مزیت است؟! یعنی چه؟!

فیلم بر اساس مختصات داستانی و گونه‌شناسی و نظریه مؤلف، می‌تواند در هر یک از عناصر ابزاری و تکنیکی‌اش، کوچک، متوسط یا بزرگ باشد؛ این چه تصور غلطی است که ما گمان کنیم «بیگ پروداکشن» بودن اصل و مایه فخر است؟ خب؛ دوستان حواسشان نبوده که همین پروداکشن عظیم و فاخر - فاخر؟! - با یک عیب و ایراد جزئی در فیلمنامه و نرم‌افزار کار می‌تواند رسماً نابود شود و به نقیض خودش مبدل!

در نهایت باید گفت «رسـتاخیز» بیشتر مدیون و مرهون تیم حرفه‌ای هالیوودی و عناصر جهانی سازنده‌اش در حوزه سخت‌افزار سـینمایی بوده اسـت و به نظر می‌رسـد همه چیز قربانی این پروداکشـن و گروه حرفه‌ای شده است؛ از آهنگساز و فیلمبردار اسـکارگرفته‌اش گرفته تا طراحی صحنه‌ها و اجرای خیره‌کننده لحظات باشکوه.

سخن در این نکته بسیار است اما آنچه ضروری می‌نماید اینکه آنچه در این حیطه اساسی و سرنوشت ساز است رسیدن به یک جمع‌بندی نخبگانی و علمی درخصوص گره‌هایی است که در نقاط حسـاس و حیاتی کار هنری در وادی بزرگان دین و به خصوص وضعیت توأمانی که از تلاقی مختصات هنری و دراماتیک با شئونات دینی و موانع شرعی و الزامات مذهبی به وجود می‌آید.اینکه به یک دسـتاورد اندیشگی و دینی برسیم که در باب تصویرگری زندگی و سـیره معصومین و تالی تلوهای آن بزرگان در وجه دراماتیک و نیـز مقولات دیگری همچون تصویرگری چهره این بزرگان چه راه چاره‌ای در مسـیر بی‌بن بست دین اسلام و مکتب اجتهادی تشیع وجود دارد؟

چه کسـی را یارای تحمل و پاسخ‌گویی این ظلم بزرگ و فقـدان عظیم در این عرصه نورانی و ربانی اسـت؟ آن هم در زمان و زمانه‌ای که هنر مظلوم سینما در چنبره فرزندان شیطان گرفتار آمده و به جای آنکه گرهی از کار فرومانده بشر مستأصل امروز در جهت باروری معرفت و معنویت بگشـاید دستاویزی شده است برای فروغلتیدن انسان در مرداب پوچ‌گرایی و فساد و خشونت.

آری؛ از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود! و حتما این جمله گویا و جویای حال و روز همه کسانی است که در طول همه این سالها تلاش کردند در زمره فیلمسازان متدین و متعهد، گامی در جهت ارائه تصویری اثرگذار و فرزند زمانه، در وادی سینمای دینی و به خصوص عاشـورایی بردارند و به قول معروف خواستند ثواب کنند و کباب شدند!

و این عرصه‌ای بود که قاعدتا میدانی برای مجاهدت فرهنگی و هنری قرار گرفت اما این چنین خطیر و آسیب پذیر و سنگلاخ شد.

تـلاش کردیم بگوییم که مشـکل از کجاسـت؟ زمینه‌های شکل‌گیری و رشد و نموش کجاست؟ چقدر هنرمندان ما مسلح به سلاح شناخت و قدرت تسلط بر موضوع و قالب و محتوا نیستند و چقدر آمادگی اجتماعی در این زمینه وجود ندارد و چیزهای دیگر.

ولی همچنان تأکید می‌کنیم که بایستی این عرصه مورد نقد و واکاوی قرار گیرد و راه برای این گونه تولیدات باز شـود وگرنه سینمای ایران بیش از پیش، تهی از ارزش‌های بومی و دینی و ملی و در زیر هجوم شـبانه‌روزی امواج غرب و شرق، نحیف و نحیف‌تر خواهد شد و از هم فروخواهد پاشید. چنین مباد!

شبکه‌های برون‌مرزی و شکست انحصار رسانه‌ای

حمیدرضا ترقی*

مهم‌ترین کارکرد شـبکه‌های برون‌مرزی صداوسیما، انتقال پیام انقلاب اسـلامی به مخاطبین در اقصی نقاط جهان و اثبات کارآمدی نظام سیاسی جمهوری اسلامی و فلسفه سیاسی ایران در اراده بشریت است. خصوصا اینکه این شبکه‌های برون‌مرزی می‌توانند جلوه‌های زیبا و قابل توجهی از اسلام و نظام اسلامی را به مخاطبان خود نشان دهند. این شبکه‌ها قادرند با سیاست‌های اسلام‌هراسی و ایران‌هراسی در صحنه بین‌المللی مقابله کنند و بیداری وجدان‌ها را در ملت‌های دنیا رقم بزنند. می‌توان گفت اینکه شبکه‌های برون‌مرزی کارکردی قابل قبول داشته باشند، مستلزم برنامه‌ریزی و در واقع مخاطب‌شناسی و همچنین توجه به نیازهای فکری بشـر و بن‌بست‌هایی است که در عرصه ایدئولوژی اخلاقی، سیاسـی و فرهنگی با آن روبرو شـده اسـت. در این مسیر، سیاست‌ها و رهنمودهای رهبر معظم انقلاب و تاکیدشان بر این موضوع که ارتباط با ملت‌های جهان نیازمند شبکه‌های برون‌مرزی است تا علاقه و نیاز مخاطبان به شـناخت و اهداف و آرمان‌های جمهوری اسلامی را افزایش دهند، می‌تواند در سرلوحه فعالیت این شبکه‌ها قرار بگیرد.

از دیگر سـو؛ به نظر می‌رسد شبکه‌های برون‌مرزی با مشکلات و موانعی روبه‌رو هستند که شاخص‌ترین آنها این نکته است که ما به لحاظ انتقال پیام با محدودیت‌های جدی روبرو هسـتیم. وجود یک ماهواره مستقل برای انجام ماموریت و وظیفه این شبکه‌ها اهمیت بسیاری دارد چرا که اگر جایگاهی را که باید در ماهواره‌های بین‌المللی تصاحب کنیم، بدست نیاوریم برای همیشه مستاجر ماهواره‌هایی خواهیم بود که تحت سلطه استکبار جهانی و صیهونیسم بین‌المللی هستند. به طور طبیعی این موضوع موجب سانسور پیام انقلاب اسلامی و جلوگیری از انتقال آن به اقصی نقاط و مخاطبین دنیا خواهد شد و امکان رقابت با سیاست‌های تبلیغاتی دشـمن را نخواهیم داشت. در واقع؛ اگر در این راستا موانع ساختاری و ابزاری را برطرف نکنیم، زمینه ساخت برنامه‌های مناسب برای جذب مخاطب در سطح دنیا را فراهم نسازیم و سرمایه‌گذاری‌های جدی را نداشته باشیم، توفیق لازم را نیز به دست نخواهیم آورد.

حال آنکه اگر بتوانیم به ماهواره‌ای مسـتقل دست یابیم، با توجه به زیرساخت‌هایی که داریم می‌توانیم برای شکستن انحصار در عرصه رسـانه‌های بین‌المللی گام اساسـی برداریم و فریـاد مظلوم‌خواهی کشـورهایی چون یمن و فلسـطین و سوریه و ... را به گوش جهانیان برسانیم و اجازه ندهیم نظام سلطه بر فضای رسانه‌ای دنیا مسلط باشد و بماند.

البته طبیعی اسـت رسـیدن به این هدف متعالی، نیازمند کار و تلاش بسیار است و برای مثال اگر بتوانیم با استفاده از ابزارهای جدید تکنولوژی، بیش از این وارد فضای مجازی شویم و ابتکار عمل را در حوزه یادشده به دست گیریم، قطعا موفقیت بیشتری کسب خواهیم کرد.

شبکه‌های برون‌مرزی به خصوص آی‌فیلم، پرس تی وی و هیسپان در انعکاس مسائل خارجی در داخل ایران و بالعکس و حضور در عرصه بین‌المللی خیلی خوب عمل کرده‌اند. در واقع این شبکه‌های برون‌مرزی نقش بسیار خوب و توفیقات قابل ملاحظه‌ای در انعکاس واقعیت‌های درون کشـورهای غربی و به خصوص آمریکا و افشـای ماهیت پشت پرده قدرت‌های سلطه‌گر و همچنین در بازتاب مسایل داخلی ایران به جهانیان داشته‌اند و با توجه بیشتر و فراهم ساختن امکانات و ابزارهای قدرتمندتر و کارآمدتر، آثار مثبت بیشـتری را از فعالیت این شبکه‌ها شاهد خواهیم بود.

*کارشناس مسائل سیاسی

به بهانه فیلم «ماجان»

دستاورد یک مدیر سابق رسانه‌ای

حسین کارگر

با بررسـی فیلم «ماجان» به کارگردانی رحمان سیفی آزاد، می‌توان تاحدی به عوامل ضعف و بی‌مخاطبی برخی از محصولات رسـانه‌ای پی برد. چون کارگردان این فیلم، سـال‌ها مسئول بخش‌های نمایشی سیما بوده و در تولید بسیاری از تله فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیون نقش داشته است. اما ببینیم دستاورد این مدیر سابق رسانه‌ای در سینما چگونه است و او چه نگاهی به نمایش و درام دارد؟

رحمان سـیفی‌آزاد در اولین فیلم خود «ماجان» تلاش کرده تا یک ملودرام‌اشـک‌آور و انسانی را به منصه ظهور برساند. اما خلق چنین اثری حتی اغراق در نمایش رنج و پریشـانی آدم‌های داستان فیلم، بیش از هر چیز به ایده‌ای متناسـب و خلق قصه‌ای پرکشمکش نیاز دارد. یک فیلم، بـدون نوآوری و ایده و قصه، صرفا با ایجاد فضاهای پرتنش و ایجاد تضاد و درگیری مصنوعی و جعلی بین آدم‌های درون فیلم، با احساسات -بهتر است بگوییم اعصاب- مخاطب بازی می‌کند!

وجود فرزندان معلول در برخی خانواده‌ها و معضلات نگهداری از آنها غیرقابل انکار است. اما در فیلم «ماجان» دقیقا از زاویه‌ای به این موضوع پرداخته شده که شاید چندان محل چالش و درگیری نباشد.

داسـتان فیلم بر پایه اختلاف زن و شوهر بر سر چگونگی مراقبت از فرزند معلول بنا شده است. مادر به طور طبیعی عاشق بچه است، اما پدر از این موضوع در عذاب است و اصرار دارد که بچه را به آسایشگاه بسپارند. اما دامنه این اختلاف و دعوای بین زن و شوهر بر سر بچه معلول، به طور عجیب و غیرقابل باوری گسترش یافته است و کش پیدا می‌کند. تا آنجا که مرد کارش به تهمت زدن به همسرش می‌کشد و حتی به گرفتن زن دوم هم اقدام می‌کند. مشـخص نیست که با وجود دو فرزند سالم دیگر، رفتن مرد به سـمت زن دوم چه ارتباطی به علاقه زن برای نگه داشـتن فرزند معلول دارد؟ ضمن اینکه شغل مرد، رانندگی کامیون معرفی می‌شود و فردی که چنین شغلی دارد، کمتر در خانه حضور دارد و بیشتر وقتش صرف سیر و سفر می‌شود. پس بنابراین اگر هم بنا بر شکایت و مخالفت با بچه باشد، این زن است که باید مشکل داشته باشد نه شوهر.

هیچ مسـئله واقعی و مهمی در فیلم وجود ندارد و فیلمسـاز، بدون زمینه‌سازی دراماتیک و منطقی، موقعیت‌های تنش‌زا را یکی پس از دیگری به داستان تحمیل می‌کند. استفاده بیش از حد از تروکاژهای صوتی و خلق صداهای مهیب هم کمکی به فضاسازی عاطفی فیلم نمی‌کند، چون داستان فیلم باورپذیر نیست.

شخصیت پردازی هم عمق ندارد؛ بی‌رحمی پدر علیه فرزند معلول آن هم در شرایطی که همه بار مراقبت از بچه بر دوش مادر است و مادر هم این مسئولیت را با کمال میل پذیرفته معنی ندارد. سکانس اختتامیه و تلاش پدر برای انداختن بچه‌اش به دریا، یک ترفند سوخته برای ایجاد حس ترحم به نفع بچه معلول است. این همه اغراق در نمایش تصویر منفی از یک پدر، ناشی از ضعف اساسی فیلم یعنی عدم ایده زاینده و پویا و مرگ درام است.

نگاهی به سریال «گسل»

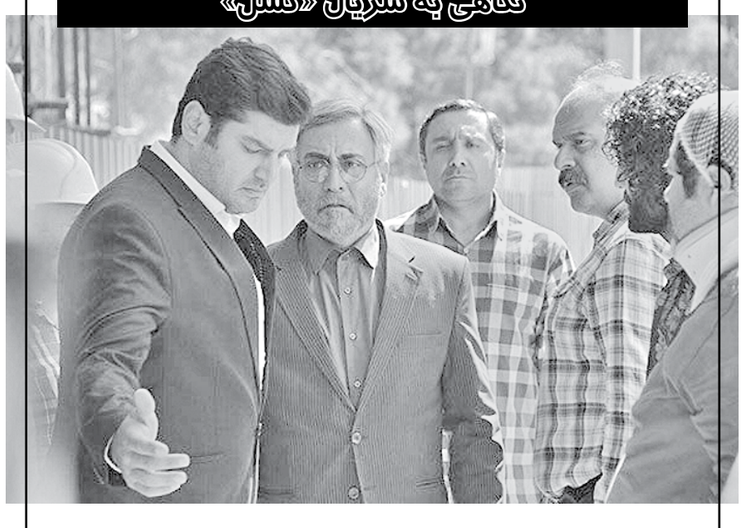

هجوِ کمدی و سیاست

آرش فهیم

اعلام خبر پخش سـریالی ملقب به «کمدی سیاسـی» از سـیما، اتفاقی خوشحال‌کننده و امیدبخش بود. چون برخلاف انتظار و الزام، صداوسـیمای ما کمتر به تولید سریال‌های افشاگر و جسـور سیاسی رغبت نشان داده است. این درحالی است که سیاست و مردان و زنان و پشت پرده‌های آن، علاوه بر اهمیت، دارای جاذبه بسـیار زیادی هم بـرای مخاطب خـاص و عام است. اگر این موضوع در قالب کمدی ترسیم شود، تأثیرگذاری افزایش خواهد یافت. چراکه از طریق کمـدی می‌توان به طور غیرمستقیم به نقد چالش‌ها و کژتابی‌های سیاسـی پرداخت. با توجه به اسـتقبال حاکمیت از نقد طنزآمیز، جای شـگفتی است که چرا این گونه آثار جای چندانـی در تولیدات تلویزیون ما نداشته است. با این اوصاف، حرکت رسانه ملی در توجه به کمدی سیاسـی را باید به فال نیک گرفت.

با این حـال فاصله آنچه با نام «گسل» طی ۳۰ شب روی آنتن شـبکه اول سیما رفت، با یک کمدی سیاسـی واقعی، گسلی وسـیع و عریض است! چرا؟ قبل از آسیب شناسی این سریال باید به این نکته مثبت اشاره کرد که ایده و طرح اولیه قصـه در این سـریال، جایی است که برای بسیاری از مردم جاذبه دارد؛ زندگی شـخصی و خانوادگی سیاسـتمداران و مسئولان رده بالای نظام، برای بسـیاری از مردم جزو اسـرار اسـت. برخی تصورات خاص و خارق‌العاده‌ای درباره خلوت این طیف از آدم‌ها دارند. موضوعی کـه در سـال‌های اول انقلاب کمتر برای مردم مسـئله بود. چون شـخصیت‌های طراز اول نظـام در آن دوران، اغلب در بین عامه مردم حضور داشتند و به طور مکرر دیدارهای مردمی برگزار می‌کردنـد. اما در این دوران، بسـیاری از دولتمردان و مسـئولان، حتی با اصحاب زمینه کاری خود نیز به ندرت دیدار دارند. اما سریال «گسل» سـعی کرده تا ضمن شوخی با مسـئولان و اهالی سیاست، نشـان دهد که بسیاری از این مـردان یا زنان نیـز همچون سـایر مردم زندگی می‌کنند؛ خانـه آنها هم شـبیه به بقیه است، فرزندان آنها هم به همان مدارس و دانشگاه‌هایی می‌روند که دیگران می‌روند، با بسیاری از مشـکلاتی که مردم به آنها مبتلا هستند دست و پنجه نرم می‌کنند و... (البته باید حساب برخی از مدیران را از این قاعده جدا کرد)

امـا این نکته، کـف مورد انتظار از چنین سـریال‌هایی اسـت کـه «گسـل» از آن فراتر نرفته اسـت. طوری که ما در این سـریال نه شـاهد موقعیت‌هـای کمدی عمیقی بودیم و نه حـرف یا محتوای تازه و شـگفت‌آوری را دیدیم. آنچه به عنوان سیاست در این سـریال محور قرار گرفته، در حد نمایش چند مسئول و فرد سیاسی است، نه کشمکش‌هایی که در منازعات قدرت شـکل می‌گیرد. البته در قسمت‌های ابتدایـی، سـکانس‌هایی بـه راهروهـای وزارتخانه فرضی و برخی رقابت‌ها و منازعات میان صاحب‌منصبان اختصاص یافته بود. اما هـر چه جلوتر آمدیم، ماجرا به حاشـیه رانده شـد و اتفاقاتـی بی‌ارتباط با موضوع و ایده اصلی شکل گرفت. پراندن چنـد متلک یا مطـرح کردن بعضـی از شـبهات عوامانه و برخی از شبیه‌سـازی‌ها، نه کار شـجاعانه‌ای است و نه موجب سیاسی شدن محتوای یک فیلم یا سریال می‌شود.

دلیـل اصلی چنین نقصانی ابتـدا به سـاختار دراماتیک و قصه در این سریال بر می‌گردد. فـرم روایی «گسـل» بیش از آنکه متناسب با محتوای عمیق سیاسـی باشد، برای موضوعات پیـش پا افتاده دختر-پسـری مناسب است. البته طرح مضامین عاشـقانه در یک اثر سیاسی به خودی خود ایـرادی ندارد. اما مشکل، طراحی مسیر معکوس در این سـریال است. معمول اسـت که در آثاری با محوریت موضوعات یا اتفاقات سیاسـی، مضامیـن خانوادگی و عاطفی بهانه‌ای برای برانگیختن توجه مخاطب برای دریافت مفاهیم و قصه سیاسـی باشـد. اما در سریال «گسل» این طرح کاملا برعکس رخ داده اسـت. یعنی در اینجا، این سیاسـت اسـت که بهانه‌ای شده تا ما به دیدن یک اثر نـازل درباره ارتباطات چند ضلعی دختر و پسـرهای جوان و ماجرای عاشـقانه بین دو فرد کهنسال بنشینیم! این درحالی است که وقتی قهرمان یا شخصیت محوری یک سریال چند ده قسـمتی، معاون وزیر است، می‌توان مسـائل بسیار مهمـی را واکاوی کرد که هم برای حاکمیت مهم هسـتند و هم بـه درد مردم می‌خورند. مسـائلی چـون آقازادگی (که در این سـریال به شکل بسیار خنثی و در حد بیان یک جمله درباره برخورداری از «ژن خوب» مطرح شـد)، امـوال نجومی، برجام و مذاکرات هسـته‌ای و بین‌المللی، فعالیت رسانه‌های بیگانه، مدیرانی که به مردم وعده می‌دهند اما عمل نمی‌کنند و در مقابـل، مدیرانی کـه صادق و مردمی هستند و... اما با وجود این همه مسـئله مهم و جذاب در میدان سیاسـت کشورمان، «گسـل» به آنها توجهی نکرد و اگـر هم در برخـی لحظات به چنین سـوژه‌هایی دسـت انداخت، خیلی زود از کنار آنها گذشت. در نهایت، اصلا مشخص نیست که سریال «گسل» چه هدف سیاسـی یا اجتماعی را دنبال می‌کرد! بی‌هدفی، فقدان هویت مشخص و نداشتن آرمان (که وجود هر سـه، از الزامات سـاخت یک اثر سیاسی، چه در قالب کمـدی و چه جدی است) محتوای سریال را دچار گسل‌های متعدد کرد و آن را به نمایشی سرگرم‌کننده تقلیل داد.

میان بی‌طرفی و بی‌آرمانی، فاصله بسـیار زیادی اسـت. می‌توان فیلم و سریال سیاسیِ بی‌طرف -نسبت به جریان‌های سیاسـی کشور- سـاخت اما آرمان‌گرا بود.